

حزب کمونیست آمریکا و جنگ جهانی دوم

Communist Party of America in the Second World War:
Illinois University Press, 305pp.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

روز بیستم مه سال ۱۹۴۴، سالن هتل «ریورساید پلازا»ی نیویورک: جمعیتی بالغ بر ۴۰۰ تن از نمایندگان حزبی و کارگری در این مکان گرد آمده‌اند تا به نطق «مهم» دبیر کل وقت حزب کمونیست آمریکا، «ارل برادر»^۱ گوش کنند.

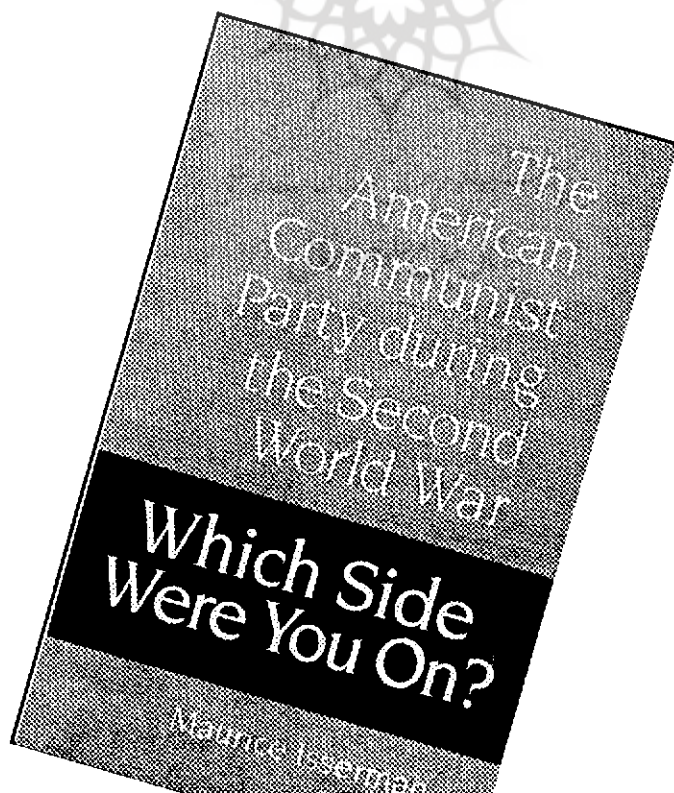
ارل برادر پشت تریبون مخصوص قرار می‌گیرد. جمعیت سرود «ما پیروزیم» را می‌خواند. در پشت برادر عکس سه تن از رهبران پیروز جنگ جهانی دوم: استالین، روزولت و چرچیل در کنفرانس تهران، به چشم می‌خورد.

جنگ به پایان خود نزدیک شده است. ایالات متحده به رهبری روزولت یگانه کشور پیروزمند جنگ به معنی واقعی آن است. دیگر نه از قدر قدرتی انگلستان خبری است و نه از جنگ طلبی‌های ژاپن و آلمان. فرانسه هم که دیگر رمقی در جان ندارد. و اما اتحاد شوروی که اگر در یالتا و پوتسدام سهمی از برای خود در پیروزمندی‌اش در جنگ تدارک می‌دید، چنان در سختی‌های مانده از جنگ دست و پا می‌زد که جز تن دادن به جنگ سرد راه دیگری در پیش نداشت.

در چنین اوضاع و احوالی است که سالن اجتماعات هتل پلازا روز بیستم مه ۱۹۴۴ را هیچگاه از خاطر نخواهد برد. زیرا در این روز دبیر کل حزب کمونیست آمریکا طی نطق مهم تاریخی خود به ناگاه اعلام می کند که:

«من در این جا و بدین وسیله انحلال رسمی حزب کمونیست آمریکا را اعلام می کنم»^۲
نمایندگان با اکثریت آرا این اقدام برادر را تأیید می کنند. در همان جا و در همان زمان و با تصویب همان نمایندگان «اتحادیه سیاسی کمونیستی» شکل می گیرد که در اعلامیه موجودیتش خود را سازمانی غیر حزبی می خواند که طبقه کارگر را اساس و بنیان خود قرار داده و راه واشنگتن، جفرسن جکسن و لینکلن را راه خود می داند.^۳

البته این اقدام برادر دیری نپایید و درست یک سال بعد، حزب کمونیست آمریکا، این بار به رهبری فوستر^۴، بار دیگر پایه عرصه فعالیت های سیاسی گذاشت و ارل برادر به عنوان عنصری «رویزیونیست» و «انحلال طلب» از حزب کمونیست اخراج شد. در این باره آنان که خود را نسبت به مبانی سیاسی - ایدئولوژیک اتحاد شوروی متعهد می دانستند بی هیچ اغماضی ضمن محکوم شناختن اقدامات برادر، آنرا عملی در جهت حمایت از سرمایه داری آمریکا قلمداد کردند. از سوی دیگر



گرایش‌های ضد کمونیستی با حمایت تلویحی از برادر، اقدام فوستر را ناشی از دستورات اتحاد شوروی و حزب کمونیست آن کشور دانستند. در این میان گروهی نیز بودند که اگر چه نسبت به سقوط برادر همدردی نشان دادند، اما هیچ‌گاه نخواستند آن را ناشی از حمایت و یا دشمنی کشور خاص و یا حزب خاصی بدانند. در دیدگاه آنان تلاشی یک سیاست که زمانی در نطق ۱۹۴۴ برادر متجلی شده بود و زمانی دیگر در سقوط او رخ نمود، ناشی از یک چیز بود و آن اینکه «کمونیستها تحت رهبری برادر و در طی تمام تاریخ جانکاه خود گل چینی از بهترین‌های امریکا بودند که می‌کوشیدند از یک دایره مربعی بسازند.»^۵

کتاب «حزب کمونیست امریکا طی جنگ جهانی دوم» که ما در این جا به بررسی بخش‌هایی از آن خواهیم پرداخت، کتابی است که نویسنده آن «موریس آیسرمن» می‌کوشد در جمع‌بندی از تحولات مثبت و منفی جنبش کمونیستی امریکا، شکست‌ها و پیروزی‌های آن، اشتباهات تاریخی و دنباله‌روی‌های بی‌مورد آن، به جای آن که این یا آن شخص و یا کشور را مقصر بدانند، پیش از هر چیز به تجزیه و تحلیل مجموعه‌ای از شرایط بپردازد که به نظر او، منجر به بروز چنین تحولاتی در سیاست یک حزب شده است.

او خود در مقدمه کتابش، ضمن اشاره به مجموعه چاپ‌شده‌ای تحت عنوان «ریشه‌های کمونیسم در امریکا» که تحت نظارت «بنیاد جمهوری خواهان» منتشر شد و طی آن «دراپر» نویسنده آن جنبش کمونیستی در امریکا را جز نتیجهٔ تحركات روسها نمی‌داند، می‌گوید:

«تحلیل‌هایی از این دست هیچ‌گاه نمی‌تواند درک کند که چرا اشخاص روشنفکر یک جامعه به این جنبش جذب شدند، در آن سالها دوام آوردند و حتی به مدارج بالای حزبی رسیدند. اینان متقاعد شده بودند که فعالیت آنان در راه سوسیالیسم و علیه فاشیسم است. اصول اساسی فعالیت‌های سیاسی حزب را البته باید در هر لحظه در پرتو تجزیه و تحلیل سیاست خارجی شوروی و شرایط داخلی امریکا ارزیابی کرد، مردان و زنانی که به جنبش‌های عظیمی چون «کنگره سازمان‌های صنعتی» (CIO) پیوستند، نمی‌توانستند دور از تأثیرات تازه و انبوهی از تجربیات درونی باشند.»^۶

او در ادامه می‌نویسد:

«همه تاریخ‌نویسان دهه‌های ۵۰ و ۷۰ فرض خود را بر این قرار دادند که همهٔ کسانی که به حزب کمونیست پیوستند آلت دستان سیاستی بودند که از خارج به آنها تحمیل می‌شد و نه انسانهایی که می‌توانند اشتباه کنند، از برخی اشتباهات خود درس بگیرند و از درس‌آموزی بسیاری باز بمانند. آنها نمی‌توانستند بفهمند که این انسانها هم به تاریخ شکل می‌دهند و هم شکل می‌گیرند.»^۷

او آنگاه چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«به همین جهت رفتار گرایانی که به تحلیل این جنبش پرداختند از درک تغییرات و تحولات درونی

آن عاجزند و فقط آنها را از دریچه تحریکات خارجی ارزیابی می کنند. (در دهه ۵۰ این تحولات را در چارچوب دستورات مسکومی دانستند و در دهه ۷۰ آن را نتیجه فقدان روحیه انقلابی در رهبران)^۸

رادیکیالیسم سیاسی در ایالات متحده امریکا اولین تجلی خود را در جنبش های تعاونی یافت. در نیمه دوم قرن نوزدهم، با گسترش صنعت بزرگ، این جنبش در سایه فعالیت تشکلات کارگری، در شهر و روستا، قرار گرفت. از حدود دهه های ۳۰ و ۴۰ این قرن، گروه های عظیمی از مهاجران اروپایی، از آلمان، فرانسه، هلند و انگلستان به ایالات متحده رفتند که در میان آنان حاملان اندیشه های انقلابی و رادیکال اروپا نیز وجود داشت. در این میان آلمانیها به ویژه، تحت تأثیر اندیشه های سیاسی- اجتماعی کارل مارکس و فریدریش انگلس و به تاسی از تشکل های پرولتری اروپا، جنبش های خودجوش و اعتراضی کشور را در چارچوب تشکل های سیاسی و رادیکال که دیگر انقلاب سیاسی و سوسیالیسم دورنمای آن ها شده بود، سازمان دادند. در سال ۱۸۵۲ اولین تشکل مارکسیستی در نیویورک بوجود آمد و طی سالهای بعد و بویژه پس از استقرار انترناسیونال اول در امریکا، به تدریج تشکل های سیاسی و صنفی بزرگی همچون حزب سوسیالیست کار امریکا (S.I.P)، فدراسیون کار آمریکا (F.I.A)، حزب سوسیالیست امریکا (S.P.A) و اتحادیه صنعتی کارگران جهان (I.W.W) پا به عرصه وجود گذاشت. چارلز روتنبرگ، اوژن دب، جان رید و ویلیام هی وود، از جمله فعالین سرشناس این سازمانها بودند. حزب کمونیست امریکا که در مدتی کوتاه به یکی از بزرگترین تشکل های سیاسی امریکا تبدیل شده بود، در اوایل قرن بیستم، در اثر برخی منازعات جدی داخلی میان گرایش های «راست» و «چپ» حزب، که دومی پس از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه توانمندانه به دفاع از آن برخاسته بود، دچار شکاف شد و پس از آن که جناح راست حزب از فعالیت گروه های رادیکال «چپ» ممانعت به عمل آورد، ابتدا گروهی به رهبری جان رید^۹ و آلفرد واگنشت^{۱۰} در آگوست سال ۱۹۱۹ از آن خارج شدند و حزب کمونیست کار امریکا را تشکیل دادند و سپس گروه دیگری از گرایش های چپ در سپتامبر همان سال با خروج از حزب سوسیالیست، حزب کمونیست امریکا را بنیان گذاشتند. این دو حزب هیچکدام در اصول اختلافی با هم نداشتند و هر دو از مواضع مارکسیستی پیروی می کردند و هر دو به حمایت جدی از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه همت گماشتند. سرانجام در مه ۱۹۲۱ با ادغام این دو حزب، حزب کمونیست امریکا شکل گرفت.

آنچه تشکل های مارکسیستی امریکا را از اشکال مشابه آن در اروپا، متمایز می ساخت یکی گستردگی فعالیت و مستعد بودن زمینه سیاسی بود و دیگری زمینه فراخ و نسبتاً آزاد این فعالیتها. بویژه آن که بسیاری از مهاجرین سیاسی اروپا، به دلیل برخی موانع فعالیت سیاسی به ایالات متحده مهاجرت کرده بودند و این کشور از این نظر شرایط مساعدتری برای فعالیت های سیاسی رادیکال داشت.

کمونیستهای امریکایی که در عین حال حضور میلیونی پرولتاریای صنعتی این کشور را یکی از نشانه‌های بارز آغاز دگرگونی‌های اجتماعی ارزیابی می‌کردند، و ظهور بحران‌های پیاپی اقتصادی در این کشور را نیز نشانه‌ای از افول نهایی سرمایه‌داری امریکایی می‌دانستند، گمان بر آن بردند که می‌توان در مدتی کوتاه اساس نظام سرمایه‌داری امریکا را برچید. برنامه‌های سیاسی کمونیستهای امریکا که همه بر همین اساس تدوین شده بود، نمی‌توانست جوابگوی نتایج لحظه به لحظه رشد و تحول نظام سرمایه‌داری امریکا باشد. اراده‌گرایی سیاسی کمونیستهای امریکا را «آی‌سرمن» چنین توصیف کرده است:

«از نظر آنان طبقه کارگر در مبارزه خود در نهایت رویاروی طبقه سرمایه‌دار قرار خواهد گرفت که در این حالت کسی جز کارفرما بعنوان نماینده این طبقه، و ارتش به عنوان نماینده دولت نخواهد بود. هنگامی که در چنین اوضاع و احوالی طبقه کارگر به سوی کمونیستها روی آورد آنگاه به آنان تصویری از دولت‌کاری که در اتحاد شوروی تجسم یافته، ارائه خواهد شد. و آنگاه که سیستم سرمایه‌داری با یک فاجعه اجتماعی اقتصادی روبرو شود، درست همانگونه که در روسیه ۱۹۱۷ رخ داد، در چنین حالتی حزب می‌تواند طبقه کارگر را به سوی فتح دولت رهبری کند.»^{۱۱}

از سوی دیگر آی‌سرمن در این کتاب نشان می‌دهد که چگونه دشواری‌های مربوط به تطبیق سیاست حزب با وضعیت سبب بروز گرایشاتی در حزب کمونیست امریکا شد که هدف آن امریکایی کردن کمونیسم بود. حاملان این گرایش چنین می‌پنداشتند که شکست‌های سیاسی حزب پیش از هر



چیز ناشی از پیروی آن از سیاست‌های خارجی اتحاد شوروی بوده است. گرچه این حقیقتی مسلم بود اما به نظر آیسرمن ایراد اساسی کمونیست‌های آمریکا صرفاً از این «وابستگی» و چسبندگی به سیاست‌های خارجی شوروی ناشی نمی‌شد که این خود معلول عامل دیگری بود. مشکل اصلی در سطحی بودن فهم و درک رهبران حزب کمونیست آمریکا از مبانی مارکسیسم بود. مارکسیسم در نزد آنان تنها در چارچوب برخی اندیشه‌های سیاسی کارل مارکس طی سالهای ۱۸۴۸ تا ۱۸۷۱ یعنی اوج جنبش رادیکالیسم پرولتاری در اروپا خلاصه می‌شد. پس از آن نیز رویکرد به اندیشه‌های لنین و تمسک به برخی نتیجه‌گیری‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی در خصوص تحولات جاری جهان، به ویژه در دوران استالین، اساس کار حزب کمونیست آمریکا قرار گرفت.

آیسرمن با چنین کارمایه‌ای به بررسی فعالیت حزب در طی جنگ جهانی دوم می‌پردازد. او در بخشی از کتاب خود ضمن اشاره به حمایت حزب کمونیست آمریکا از سیاست‌های «نیودیل» روزولت و حتی اشاره به تأیید ضمنی روزنامه‌پرآودا از این سیاست حزب، به گسست ناگهانی حزب از آن، در آستانه جنگ می‌پردازد. او در این جا به سردرگمی حزب اشاره می‌کند که از یک سو در برابر پیمان دو جانبه شوروی-آلمان قرار گرفته بود و از سوی دیگر، پس از آن که «برادر» رهبر حزب در شب ۱۲ سپتامبر ۱۹۳۹ در مدیسون اسکوتر گاردن طی نطقی تند بر غرب سخت تاخته بود ولی از محکوم کردن فاشیسم پرهیز کرده بود، ناگهان فردای آن روز با تلگرافی روبرو شد که از شوروی ارسال شده بود و در آن بهفرزاهایی از سرمقاله‌پرآودا در خصوص محکوم ساختن نازیسم و متفقین به عنوان آغازگران جنگ اشاره شده بود. ۱۲

آیسرمن با دسترسی به اسناد، روشن می‌سازد که پس از این که حزب کمونیست آمریکا به رهبری برادر، سیاست انتقاد از روزولت را در چنین اوضاع و احوالی در پیش گرفت، چگونه اف. بی. آی (F.B.I) و دادستان کل آمریکا، برادر و گروهی از رهبران حزب را به اتهام جعل پاسپورت‌هایشان که گویا در ۱۹۲۵ صورت گرفته بود توقیف و محاکمه می‌کند. این زهر چشم، برای کادرهای حزبی که تا آن لحظه جانانه از نیودیل و روزولت دفاع می‌کردند، باور کردنی نبود. و بدین ترتیب بر سر در گمی حزب بیس افزوده شد.

او در بخش دیگری از کتاب خود با اشاره به موقعیت جنبش کارگری آمریکا طی جنگ جهانی دو، نشان می‌دهد که چگونه فقدان یک سیاست روشن در حزب کمونیست آمریکا بویژه در قبال پیمان آلمان-شوروی و سیاست‌های روزولت، سبب می‌شود که جناح راست جنبش کارگری این کشور، هم‌پراز قرار دادن کمونیسم و نازیسم خواستار اخراج کمونیست‌ها از مناصب سازمانهای سندیکایی شود. آیسرمن استادانه نشان می‌دهد که چگونه ناتوانی حزب کمونیست آمریکا در ارائه یک سیاست

پایدار و مشخص، بویژه طی جنگ جهانی دوم که از جمله پیچیده ترین لحظات حیات اجتماعی ایالات متحده بود، در نهایت منجر شد که رهبری حزب و بویژه برادر که می دیدند حزب دچار انزوای سیاسی سختی شده است، به این گرایش متمایل شوند که آرزومند محبوبیتی همچون روزولت، رئیس جمهور امریکا باشند. برادر در ۱۹۴۳ طی نطقی عملاً به عبث بودن بسیاری از مباحث حزبی اشاره می کند و افسوس می خورد که چرا به جای این مباحث بی مورد کوششی برای ایجاد یک سازمان موثر نشد. ۱۳

آیسرمن می نویسد:

«کنفرانس تهران عاقبت این فرصت را به برادر داد تا دست به یک اقدام تاریخی بزند به امید آن که او و حزبش را قرین اقبال عمومی کند. او صریحاً می گوید که دموکراسی غربی سرانجام اتحاد شوروی را به عنوان یک عضو همیشگی خانواده جهانی پذیرفته است. و اینک می توان به هیئت حاکمه امریکا اطمینان داد که وقوع یک انقلاب سوسیالیستی در امریکای پس از جنگ ناممکن است. ۱۴»

پایان جنگ به یک معنی پایان سیاست های برادر بود. زیرا هنوز چند ماه از توافق تهران نگذشته بود که پیگرد کمونیستها در امریکا شروع شد. کمیسیون مک کارتی نشان داد که «آشتی جهانی» هیچ گاه مصداقی در خود ایالات متحده نخواهد داشت. پس از جنگ نیمی از فعالین کمونیست یا به زندان افکنده و یا از کارهای دولتی و خصوصی برکنار شدند. بسیار تبعید شدند و گروه، گروه در اثر تهدیدات اف. بی. آی. از حزب خارج شدند. اعضای حزب که در آستانه جنگ تا یک صد هزار تن تخمین زده می شدند پس از ۵ سال به ده هزار نفر کاهش یافت.

در این حال هنگامی که فوستر پس از سقوط برادر، بر مسند رهبری حزب، تکیه زد، باز داستانی کهنه، آغازیدن گرفت: جنگ جهانی سوم قریب الوقوع است و تا سقوط سرمایه داری آمریکا چیزی نمانده است.

«یک ربع قرن طول کشید تا کمونیستها بفهمند که چپ امریکا نمی تواند بر اساس نمونه های خارجی ساخته شود. و اینکه آزادی های مدنی و نهادهای دموکراتیک باید در مرکز توجه آینده سوسیالیستی امریکا باشد و اینکه مارکسیستها همانقدر که باید درباره واقعیتهای سیاسی امریکا بگویند باید درباره سنن سیاسی این کشور نیز بیاموزند و افسوس زمانی اینها همه تجربه شد که برای نسلی که باید ثمره آن را می دید دیگر خیلی دیر شده بود و نسلی هم که در راه است آنقدر جوان است که این تجربیات به کارش هیچ نخواهد آمد. ۱۵»

«حزب کمونیستن امریکا طی جنگ جهانی دوم» کتابی است خواندنی که پر است از تحلیل های جدی و واقع بینانه. جانبداری انساندوستانه نویسنده کتاب، و دسترسی او به مجموعه ای از اسناد و مدارک تاریخی، نتیجه گیری های کتاب را قابل توجه و قابل استناد می کند.

پانداختها

1- Earl Browder.

۲- حزب کمونیست امریکا طی جنگ جهانی دوم، موريس آيسرمن ص ۱، ۱۹۹۳ - انتشارات دانشگاه ايلينوي .

۳- همان .

4- William Z.Foster.

۵- همانجا . ص ۲ .

۶- مقدمه نویسنده همانجا .

۷- همان .

۸- همان .

9- John Reed.

10- Alfred Wagenecht.

۱۱- همانجا ص ۷ .

۱۲- همانجا ص ۴۰ .

۱۳- همانجا ص ۱۸۵ .

۱۴- همان .

۱۵- همانجا ص ۲۵۶ .



کتابکو ۱۷۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی